



ابلاغ يك اندیشه با خشونت، جز نفرت نتیجه‌ای ندارد

خاطرات محمود حکیمی (قسمت ششم)

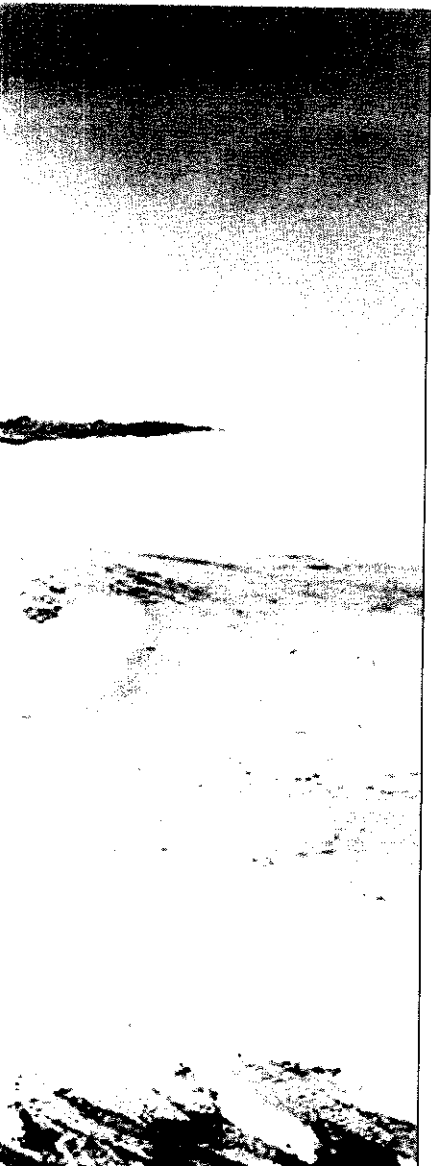
و جوانان منتشر می‌شدند و «پیام شادی» برای کودکان و من با آن نشریات همکاری مداوم داشتم. «سالنامه جوان» و «مکتب تشیع» از دیگر نشریات حوزه علمیه بود که با آن‌ها نیز همکاری می‌کردم اما این همکاری به طور مداوم مانند آن چهار نشریه قبلی نبودند. تعداد نامه‌هایی که من هر هفته از سراسر کشور دریافت می‌کردم بسیار زیاد و بیشتر از طرف کودکان و نوجوانان بود که من گاه مجبور بودم برای پاسخ به آن‌ها تا نیمه‌شب بیدار بمانم. به نظر من مهم‌ترین امتیاز شهر قم وجود حرم حضرت معصومه (س) است و بعد از آن وجود کتابخانه‌های متعدد.

کتابخانه‌ها نزدیک به هم هستند و به راستی برای پژوهشگران نعمت بزرگی است. من هر روز پس از آنکه تدریس در دبیرستان‌های پرویس اختصاصی و یا شهریار و یا ادرمیدخت پایان می‌گرفت به سرعت خود را به یکی از کتابخانه‌های آن شهر، نظیر کتابخانه آیت‌الله مرعشی و یا کتابخانه دارالتبلیغ اسلامی و یا کتابخانه دفتر مجله مکتب اسلام، رساندم و به پژوهش و تحقیق خود که بیشتر در زمینه ادیان و تاریخ اسلام و تاریخ تمدن جهان بود ادامه می‌دادم و هر شب با انبوهی از یادداشت‌ها به خانه باز می‌گشتم.

اکنون که سخن از پژوهش و تحقیق به میان آمد بگذارید بگویم که همکاری با نشریات علمی و دینی یک فایده بسیار بزرگ دیگر هم برای من داشت و آن آشنایی و گفت‌وگو با انسان‌های فرهیخته و اهل مطالعه و نویسندگان پرتلاش بود. من



همان‌طور که قبلاً نوشتیم از مهرماه سال ۱۳۵۲ در چند دبیرستان شهر قم به تدریس مشغول شدم. اقامت در آن شهر برایم بسیار مفید بود زیرا که گذشته از شغل معلمی، که آن را بسیار دوست داشتم، با چند نشریه دینی که در حوزه علمیه منتشر می‌شدند همکاری می‌کردم. «درس‌هایی از مکتب اسلام» در آن سال‌ها مهم‌ترین نشریه دینی حوزه علمیه بود و به نسبت جمعیت آن زمان ایران از تیراژی بسیار بالا برخوردار بود. نشریات «نسل جوان» و «نسل نو» برای نوجوانان



در اینجا بک توصیه به نوجوانان که هنوز هم بالاترین گروه از خوانندگان آثار من را تشکیل می‌دهند دارم و آن این است که در انتخاب دوست و یار و همراه و هم‌زبان باید خیلی دقت کرد. آدم وقتی با انسان‌های پژوهشگر دوست است، یک خوشحالی بزرگ دارد و آن بهره بردن از لحظات و دقائق زندگی است. آدم وقتی دوستانی را که اهل مطالعه نیستند انتخاب می‌کند مجبور است که ساعت‌هایی از زندگی خود را به شنیدن مطالب بی‌ارزش هنر دهد اما مصاحبت و دوستی با مؤلفان و نویسندگان و شاعران به راستی نعمت بزرگی است. انسان فرهیخته پژوهشگر سخنان بوج و لغو و بیپوده نمی‌گوید و آدم پس از یک ساعت گفت‌وگو با آن‌ها احساس می‌کند بر دانش و معلوماتش افزوده گشته است. به نظر من عمر، بسیار کوتاه‌تر از آن است که آدم بخواهد نیمی از آن را به حرف‌های



آدم وقتی دوستانی را که اهل مطالعه نیستند انتخاب می‌کند مجبور است که ساعت‌هایی از زندگی خود را به شنیدن مطالب بی‌ارزش هدر دهد اما مصاحبت و دوستی با مؤلفان و نویسندگان و شاعران به راستی نعمت بزرگی است. انسان فرهیخته پژوهشگر سخنان پوچ و لغو و بیهوده می‌گوید و آدم پس از یک ساعت گفت‌وگو با آن‌ها احساس می‌کند بر دانش و معلوماتش افزوده گشته است

بیهوده و لغو بگذرانند.

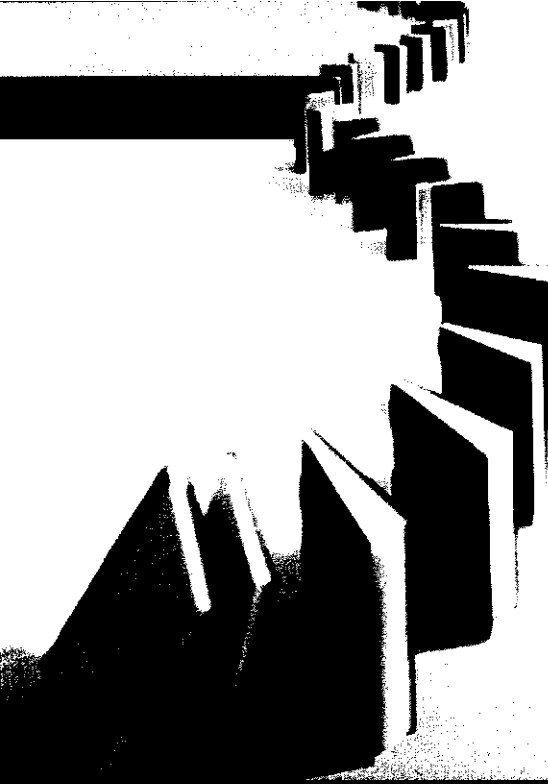
در ایام عید امسال (۱۳۸۶) موفق به مطالعه اثری از استاد محقق جعفر سبحانی تحت عنوان «فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی» شدم که برایم بسیار مفید بود زیرا که من از چند سال پیش پژوهشی راجع به وهابیت را آغاز نموده و از کتاب‌ها و نشریات بسیار استفاده کرده‌ام. از میان ده‌ها کتاب، از محتوای جلد چهارم این اثر هم استفاده فراوان بردم.

از میان استادان و نویسندگان که نامشان را آوردم متأسفانه برخی از آنان به سرای یاقی شناخته‌اند. مرحوم علی حجتی کرمانی، مرحوم داود الهامی، مرحوم رضا گل‌سرخ، مرحوم روحانی گرگانی به راستی مردان بزرگی بودند. دوستی با آنان برایم بسیار مفید بود. چند ماه پیش هم آیت‌الله علی دوانی فوت کرد. از آن بزرگ‌مرد هم خاطرات زیادی دارم. دو سال پیش در شهر گرگان که سمیناری در زمینه مهدویت و حضرت مهدی (عج) تشکیل شده بود من و ایشان از سخنرانان بودیم. پس از سال‌های بسیار در آنجا موفق به دیدار او شدم. چند ماه بعد خبر فوت وی را شنیدم. از درگذشت وی بسیار متأثر شدم. از دیگر استادانی که گاه در درس‌های ایشان شرکت می‌کردم مرحوم صالحی نجف‌آبادی، مؤلف کتاب معروف شهید جاوید، بود. البته من بسیار کم موفق به دیدار ایشان

می‌شدم. زیرا که وی با شهامت کم‌نظیری با چند تن دیگر از علمای قم در یک اعلامیه تاریخی به تبعید امام خمینی اعتراض کرده بودند و لذا ساواک و عوامل رژیم شاه شدیداً از وی متنفر بودند و هرچند گاه یک بار او را به یکی از شهرهای دوردست تبعید می‌کردند.

بگذارید از مرحوم محمد علی روحانی گرگانی نویسنده پرتلاش و آگاه و شریف هم یاد می‌کنم که بارها توسط ساواک قم دستگیر شد و مورد ضرب و شتم قرار گرفت. او زندان‌های بسیاری را تحمل کرد. دوستی من و او از سال ۱۳۴۷ آغاز شد. زمانی که من و او به تازگی در مجله مکتب اسلام و یا نسل جوان مقالاتی می‌نوشتیم. او هر بار که از قم به تهران می‌آمد در دفتر مجله مکتب اسلام تهران حضور می‌یافت و من هم هر بار که به قم می‌رفتم پس از زیارت حضرت معصومه (س) به مدرسه حجتیه می‌رفتم تا او را ببینم. در حجره کوچکی که در مدرسه حجتیه داشت با هم می‌نشستیم و دربارهٔ دروس حوزه بحث می‌کردیم. البته در مدتی که من در قم بودم کمتر موفق به ملاقات وی می‌شدم زیرا که مأموران ساواک و شهربانی بارها او را دستگیر کرده و به تهران می‌بردند و من از دیدار وی محروم می‌شدم.

محمد علی روحانی گرگانی پس از پیروزی انقلاب برای مدتی



کشیشان و اسقفان مردمی خشک و جزمی و پیرو مقررات کلیسا بودند و تا هنگامی که به پایگاه کاردینالی می‌رسیدند چنان به این اصول، یعنی تلاش برای رسیدن به هدف‌های نزدیک، خو گرفته بودند که هرگز چشمشان به افق‌های دورتر و فکرشان به اندیشه‌های پهناور جهانی نمی‌رسید

کوتاه یکی از مشاوران امور تبلیغاتی حوزه علمیه بود. گاه محبت می‌کرد و به خانه ما، که آن روزها در سهراب امین حضور بود، می‌آمد. یک بار هم از او خواستم که باز هم از خاطرات خود از زندان‌های رژیم پیشین بگوید. او قبول کرد و دو ساعتی برایم صحبت کرد. او خودش گریه نمی‌کرد اما من از اینکه آن قدر زندانیان سیاسی را رنج می‌دادند گریه می‌کردم. من یک ساعت از گفته‌های او را ضبط کردم. قصد داشتم آن نوار را پیاده کنم و بعد برایش بفرستم تا آن را ویرایش کند و سپس آن را در یکی از نشریات به چاپ برسانم. اما متأسفانه چند ماه بعد خبر شهادت او را شنیدم و بی‌باک چند تن دیگر از رزمندگان در هواپیما بودند و به سوی شهر اهواز می‌رفتند که هواپیمایشان با پرتاب موشک دشمن یعنی سقوط کرد و او و دیگر رزمندگان به شهادت رسیدند. او به راستی روحانی شریف و بزرگواری بود و به مال دنیا اعتنایی نمی‌کرد. مقالات بسیاری در روزنامه ندای حق، مکتب اسلام، سالنامه جوانان و نجات نسل جوان به چاپ رساند. او از کسانی بود که من را به نوشتن داستان‌های انقلابی نظیر سوگند مقدس و طاغوت و سلحشوران علوی تشویق می‌کرد. بارها به من گفت که داستان «تقابداران جوان» در بیدار کردن نسل جوان بسیار مؤثر بوده است. یادش گرامی باد.

بہتر است به پژوهش‌های دیگر خود در دورانی که در حوزه علمیه قم بودم اشاره‌ای داشته باشم. در آن روزها من گذشته از نوشتن مقالاتی در نشریات حوزه علمیه درباره تاریخ تمدن جهان تحقیق می‌کردم و از کتاب‌های مختلف یادداشت می‌کردم. مرحوم سید غلامرضا سعیدی گاه به شوخی می‌گفت که این حکیمی دست از تاریخ تمدن بر نمی‌دارد. و البته خود وی در این زمینه خیلی من را تشویق می‌کرد و او بود که همیشه می‌گفت: «بدون بررسی و تحقیق درباره ادیان توحیدی و ادیان غیر توحیدی نمی‌توانی درباره تمدن‌های نخستین مطلبی بنویسی.» وی چندین کتاب و مجله درباره ادیان مختلف به زبان انگلیسی در اختیارم گذاشت گاهی که در ترجمه یک مقاله درباره دو آیین بودیسم و هندویسم دچار اشکال می‌شدم به آن مرحوم مراجعه می‌کردم. او خود وقتی که پاسخ سؤالی را نمی‌دانست به فرهنگنامه اصطلاحات آن دین و یا آیین

مراجعه می‌کرد و سپس مفهوم آن واژه را برایم شرح می‌داد. مرحوم سید غلامرضا سعیدی همان‌طور که قبلاً گفتم به کاشف الغطاء، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، علامه امینی، اقبال لاهوری، دکتر علی شریعتی، مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی علاقه داشت. به حضرت رسول (ص) به طور عجیبی عشق می‌ورزید. روی عنوان سید که در آغاز نامش می‌آمد به شدت حساسیت داشت و یک بار که نویسنده‌ای در مقاله‌اش از او با عنوان «آقای غلامرضای سعیدی» یاد کرده بود، پس از خواندن مقاله عصبانی شد و گفت: «تمام افتخار من این است که سید هستم اما این آقا فراموش کرده است در آغاز اسم من کلمه سید را بیاورد.»

از دیگر فضایی حوزه علمیه که از دانش ایشان بهره‌ها بردم آقای مهدی پیشوایی است که اکنون به مقام ارجمندی رسیده است. آیت‌الله پیشوایی مدتی سردبیر مجله مکتب اسلام بود. او که اکنون استاد دانشگاه است مردی فروتن و متواضع است.

استاد پیشوایی قبل از انقلاب اسلامی محبت کرد و کتاب ارزیابی انقلاب امام حسین (ع) اثر محمد مهدی شمس‌الدین را که به فارسی ترجمه کرده بود به من هدیه کرد و من برای تألیف دو کتاب امام حسین پیشوای آزادگان (چاپ قم، ۱۳۵۲) و داستان‌ها و فرازهایی از زندگانی امام حسین (تهران، ۱۳۸۳) از آن بهره فراوان بردم. چند ماه پیش وقتی اطلاع پیدا کرد که من مشغول تألیف آثاری درباره زندگانی ائمه اطهار (ع) برای نوجوانان هستم کتاب قطوری را که پس از انقلاب درباره زندگانی چهارده معصوم منتشر کرده است با پست برایم فرستاد. کتاب ارزشمند ایشان را یک بار تمام با دقت خواندم اما متأسفانه قریب ده سال است که این نویسنده اندیشمند را ندیده‌ام.

از دیگر دوستان قدیمی و بسیار صمیمی‌ام استاد سید مجتبی موسوی لاری است که تاکنون آثار بسیار منتشر کرده‌اند. اغلب آثار او به زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است. به نظر من مهم‌ترین اثر موسوی لاری، کتاب ارزشمند چهار جلدی مبنای اعتقادات در اسلام است که پس از انقلاب اسلامی توسط پروفیسور حامد الگار دانشمند آمریکایی به زبان انگلیسی ترجمه شد و توجه بسیاری از پژوهشگران در سراسر جهان را به اسلام و تشیع جلب نمود.

استاد سید مجتبی موسوی لاری نوه مرحوم سید عبدالحسین لاری روحانی بزرگ طرفدار مشروطیت است که شرح مبارزات او را با عوامل استعمار و استبداد در مجموعه‌ای با پیشگامان آزادی نوشتیم. مؤسسه انتشارات قلم در سال ۱۳۸۴ آن را منتشر ساخت.

آنچه که از شیوه زندگی و نوع رفتار این اندیشمند توجه من را بیش از

دیگر خصوصیات وی جلب کرده است تواضع او و گریز از شهرت طلبی است. ان شاءالله در فرصتی دیگر درباره شخصیت ایشان، آثارش و مجمع جهانی اسلام در قم که آثار وی را به زبان‌های زنده جهان ترجمه و منتشر می‌کند بیشتر بحث خواهیم کرد.

در اینجا لازم می‌دانم که یک بار دیگر بادی کنم از مرحوم داود الهامی، سردبیر فاضل و پرنشاط مجله درس‌هایی از مکتب اسلام. من هرگاه فرصت می‌کردم پس از تدریس از دبیرستان شهریار، که روبه‌روی دفتر مکتب اسلام بود، به اینجا می‌رفتم و با هم به گفت‌وگو می‌پرداختیم. البته در هنگام بحث و گفت‌وگو با هم اختلاف‌نظرهایی هم داشتیم. او با مباحث عرفانی و عقاید برخی از شاعران عارف موافقت چندانی نداشت و حتی اثری که در دوران صفویه درباره رد تصوف تألیف شده بود ویراستاری نمود و به چاپ رساند. اما من فرهنگ عرفانی را بخش مهمی از فرهنگ ایران زمین می‌دانستم. قبول داشتم که برخی از صوفیان انحرافات داشته‌اند اما آن را نمی‌توان به همه عارفان تعمیم داد. من در هنگام بحث با مرحوم الهامی از اندیشه‌های بزرگمردان فرهنگ ایران نظیر سنایی، عطار و مولوی دفاع می‌کردم.

البته بحث‌های من با مرحوم الهامی موجب آن نمی‌شد که کوچک‌ترین رنجشی بین من و او ایجاد شود. وقتی خبر فوت ایشان در سال ۱۳۸۰ به من رسید به شدت متأثر شدم. در آن روزها من در مرکز تربیت معلم بلال حشی تدریس می‌کردم. خبر فوت آن بزرگمرد آن چنان برآیم غیرمنتظره بود که موجب شد نتوانم یک جلسه به کلاس درس بروم و به تدریس مشغول شوم. در دفتر مدرسان نشستیم و روزهایی را که یا او در دفتر مجله مکتب اسلام و یا هیئت تحریریه به گفت‌وگو می‌نشستیم به خاطر می‌آوردم. فراموش نمی‌کنم وی بارها با خوشحالی می‌گفت داستان‌های سوگند مقدس، طاغوت و سرودهای رهایی که به صورت دنباله‌دار در مکتب اسلام چاپ می‌شود به شدت مورد استقبال خوانندگان قرار گرفته است و این داستان‌ها موجب بالا رفتن تیراژ این مجله شده است و ما هر ماه نامه‌های زیادی درباره این داستان‌ها دریافت می‌کنیم. این مطالب را برای این نوشتنم که نوجوانان عزیز بدانند اختلاف نظر در یک موضوع با چند موضوع نباید از مهر و محبت ما نسبت به دوستان بکاهد.

مهم‌ترین مطلبی که در اینجا می‌خواهم مطرح کنم این است که تبلیغ و ترویج آموزه‌های یک دین یا مکتب و یا اندیشه اگر از راه گفت و گو انجام گیرد بدون تردید نتایج مؤثر خواهد داشت. این حقیقتی است که من ضمن مطالعه مداوم در تاریخ ادیان به مدت چهل سال به آن رسیدم. ابلاغ یک اندیشه اگر همراه با خشونت باشد جز ایجاد نفرت و دشمنی نتیجه‌ای دیگر ندارد.

توسل به خشونت بدترین شکل تبلیغ یک مذهب و یا مکتب و یا اندیشه است.

مطالعه دقیق تاریخ اروپا و مخصوصاً تاریخ کشورهای اروپایی از قرن هشتم تا قرن سیزدهم میلادی نشان می‌دهد که خشونت اربابان کلیسا با مخالفان و تشکیل بیدادگاه‌های تفتیش عقاید نتایج بسیار مصیبت‌بار به دنبال داشت و موجب گریز مردم اروپا از مسیحیت و حتی مذهب برای چندین قرن شد. استاد شهید مرتضی مطهری در چندین اثر خود از نتایج مصیبت‌بار دوران هول‌انگیز انگیزسیون سخن گفته است. من نیز در جلد پنجم تاریخ تمدن یا داستان زندگی انسان که تاریخ تمدنی است ویژه نوجوانان چندین فصل را به تفتیش عقاید در قرون وسطی در اروپا اختصاص دادم و در کتاب آموزش و پرورش خود کامگان نیز از بدآموزی‌های کلیسا در قرون وسطی، که اروپاییان خود آن را دوران ظلمت نامیده‌اند، بحث شده است. این دو کتاب را شرکت سهامی انتشار منتشر کرده است. پدید آمدن جنگ‌های صلیبی و سپس مبارزات خونین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها نتیجه آموزه‌های همان دوران است. من در کتابی که تحت عنوان «ادیان زنده جهان» برای نوجوانان در حال تألیف دارم این حقیقت تاریخی را ضمن مثال‌های متعدد تاریخی برای خوانندگان مطرح ساختم.

اگر ما با دقت تاریخ اروپا را مطالعه کنیم می‌بینیم که استبداد دینی حتی تا چند قرن بعد از قرون وسطی ادامه داشت و اکثر پاپ‌ها، اسقف‌ها و کشیشان به شدت مخالف آزادی‌های اجتماعی بودند.

پروفسور آلبرت بایه «استاد فلسفه دانشگاه سوربون و مؤلف کتاب تاریخ آزاد فکری از مخالفت شدید پاپ بیوس هفتم، که از سال ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۲ میلادی در مقام پاپی بود، با آزادی مطبوعات به تفصیل سخن گفته است. وی سخنان پاپ بیوس نهم را، که از سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۷۸

میلادی عهده‌دار مقام پاپی بوده نقل کرده است که درباره رفراوندوم و انتخابات عمومی چنین اظهار نظر کرده است:

«یک رسم ناهنجاری که جامعه بشری از آن رنج می‌برد عبارت است از عمل رفراوندوم و انتخابات عمومی، زیرا از طریق آن نظم اجتماعی مختل می‌شود، تصادم افکار پیش می‌آید و تبلیغات دروغین رواج می‌یابد و در حقیقت باید انتخابات همگانی را دروغ‌های همگانی نامید.»^۲

اما سخنرانی پاپ لئوی سیزدهم (۱۸۷۸ تا ۱۹۰۳ م.) از این هم تندتر بود. او در بخشی از سخنان خود گفت:

«قبل از هر چیز باید درباره این آزادی که به همه بشریت اجازه می‌دهد تا هر مذهبی را که خوشایند آن‌هاست بپذیرند و حتی آزادند که هیچ مذهبی را پیروی نکنند، بررسی نماییم. اهدای یک چنین اختیاری به نوع بشر یعنی از بین بردن عالی‌ترین وظیفه مقدس او و سوق دادن بشریت به سوی بدی‌ها و تباهی‌ها.»^۳

و اظهار نظر او درباره آموزش و پرورش از آن عجیب‌تر بود: و این نابداری‌ها میراث همان آموزه‌های کلیسا در قرون وسطی بود.

مؤلف کتاب کلیات تاریخ، هربرت جورج ولز، درباره عدم برداری کلیسای قرون وسطی می‌نویسد:

«کشیشان و اسقفان مردمی خشک و جزمی و پیرو مقررات کلیسا بودند و تا هنگامی که به پایگاه کاردینالی می‌رسیدند چنان به این اصول، یعنی تلاش برای رسیدن به هدف‌های نزدیک، خو گرفته بودند که هرگز چشمشان به افق‌های دورتر و فکرشان به اندیشه‌های پهناور جهانی نمی‌رسید. آنان دیگر در بند کاشتن مهر ملکوت خداوند در دل مردم نبودند و آن را به فراموشی سپرده بودند و برای چیرگی نیروی کلیسا، که همانا نیروی آنان شمرده می‌شد، بر آدمیان می‌کوشیدند...»

این نابداری و پرخاشگری کلیسا تنها وابسته به امور دینی نبود. گروهی پیران خودکامه و سختگیر و ریاکار و نادان و بدخواه که در شوراهای کلیسایی اکثریت داشتند بر هر دانشی جز دانش خویش با بدگمانی می‌نگریستند و هر فکری را می‌خواستند اصلاح کنند و گرنه مردود بود.

آنان علم را محدود می‌خواستند و بر آن رشک می‌بردند. هر کوشش فکری جز در حوزه آنان تنفر ایشان را برمی‌انگیخت. پس از اندکی گرفتار پیکاری بر سر جایگاه زمین در فضا و گردش آن به دور خورشید شدند که اصلاً ارتباطی با کار کلیسا نداشت.»^۴

نابداری کلیسا تنها در مقابل اندیشه و کشفیات جدید علمی نبود. کلیسا در مقطعی از زمان حتی آثار ارسطو را نیز از کتاب‌های «ضاله» می‌دانست. آلبرت بایه در این مورد می‌نویسد:

«در سال ۱۲۱۰ میلادی شورای کلیسا در پاریس قرائت کتاب ارسطو را که درباره فلسفه طبیعی سخن می‌گوید ممنوع و خواننده آن را به نام «مرتد» و «مشرک» مجازات می‌کند. در سال ۱۲۱۵ میلادی، نماینده پاپ دانشگاه پاریس را از بحث درباره مطالبی که در آن از متافیزیک و فلسفه طبیعی بحث می‌شود ممنوع می‌کند. در سال ۱۲۲۱ میلادی پاپ گروار نهم کمیسیون را مأمور از بین بردن آثار ارسطو می‌کند.»^۵

پی‌نوشت:

۱. Bayer

۲. آلبرت بایه، تاریخ آزاد فکری، ترجمه دکتر نصرالله معامی،

سازمان نشر فرهنگ انسانی، ص ۱۳۸.

۳. همان، ص ۱۴۰.

۴. هربرت جورج ولز، کلیات تاریخ، ترجمه مسعود رجب‌نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۵۱، ص ۸۴۳.

۵. آلبرت بایه، همان، ص ۶۹.